

بررسی سیمای زن در رمان تالار آینه اثر امیرحسن چهلتن

دکتر پرستو کریمی

استادیار - عضو هیأت علمی دانشگاه شهرکرد

دکتر سید جمال‌الدین مرتضوی

استادیار - عضو هیأت علمی دانشگاه شهرکرد

ملیحه بهمن‌یار

دانشجوی کارشناسی ارشد - دانشگاه شهرکرد

چکیده

رمان تالار آینه اثر امیرحسن چهلتن، از نویسندگان دهه شصت است. زنان در این رمان، از جمله شخصیت‌های اصلی‌اند و نویسنده از خلال وقایع روزمره زندگی آنان، موقعیت اجتماعی زن ایرانی، ویژگی‌های روحی و مشکلات خانوادگی زنان در عصر مشروطه را نشان داده‌است. در این مقاله تلاش شده‌است نمود مسائل اساسی‌ای که بر کیفیت زندگی زن مؤثر است، یا مشکلاتی که بیشتر زنان را تحت تأثیر قرار داده، بررسی شود و نظر نویسنده درباره هر یک از آنها با توجه به متن اثر تحلیل شود و نشان داده شده‌است که دغدغه‌های اصلی زنان نیز شامل مسائل خانوادگی است. شخصیت‌های زن داستان از سویی درگیر خانواده‌اند و از سوی دیگر در موقعیت اجتماعی - سیاسی قرار می‌گیرند و گرفتار مشکلاتی چون ترس، بی‌سرنوایی و بی‌احترامی می‌شوند. بر این اساس جایگاه شخصیت‌ها از حیث میزان کنش‌ها و اهداف در الگوی کنشگران گرماس بررسی شده و نشان داده شده که نویسنده با وجود بیان همه مشکلات اثر را به سوی پیام جنبش مشروطه سوق داده‌است.

واژگان کلیدی: ادبیات داستانی، امیر حسن چهلتن، تالار آینه، زن، مشکل زنان

پیشینه تحقیق

درباره‌ی فمینیسم در ادبیات داستانی مقالاتی از جمله «ردپای فمینیسم در آثار جلال آل احمد» از محمدرضا کمالی و شاهپور سهولی، «نقد فمینیستی رمان خاله بازی اثر بلقیس سلیمانی» از دکتر غلامحسین غلامحسین زاده و سارا حسینی و در مورد زنان «مقایسه‌ی مسائل زنان در آثار زویا پیرزاد و منیره روانی‌پور» از قاسم سالاری و فروزان نجفی، «سووشون و دیدگاه اصالت زن» اثر فاطمه سرمشقی به چاپ رسیده است و در مورد آثار امیر حسن چهلتن مقاله‌های با عنوان: «تهران شهر بی‌آسمان» اثر آناهید اجاکیانس و «بازی قدرتها - نقد «سپیده دم ایرانی» نوشته امیر حسین چهل تن» از فرحناز شیخ‌علیزاده و «نقد روایت شناسانه ساعت پنج برای مردن دیر است» از دکتر قدرت الله طاهری و لیلا سادات پیغمبرزاد چاپ شده است. ولی در مورد زن در آثار امیر حسن چهلتن تا کنون کاری انجام نشده است.

مواد و روش اجرا

روش این پژوهش توصیفی تحلیلی به شیوه کتابخانه‌ای است. به این صورت که ابتدا تمام منابع و ماخذ مربوط به این نویسنده و کتاب پیشنهاد شده گردآوری شده سپس مطالعه و یادداشت‌برداری از منابع صورت گرفته و پس از تحلیل و بررسی داده‌ها، مباحث به ترتیب تهیه شده است.

ضرورت تحقیق

ادبیات داستانی و بویژه داستان ایرانی پس از انقلاب شاخه‌ای از ادبیات فارسی است که به آن توجه کمتری شده است. و با توجه به این که امیر حسن چهلتن از نویسندگان موفق این دوره است و کمتر به تحلیل آثارش پرداخته شده است، این پژوهش می‌تواند گامی در راه شناخت بیشتر نویسنده باشد. از سوی دیگر مسائل مربوط به زنان چه به عنوان موضوع پژوهش ادبی و چه از نظر جامعه‌شناسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و بازتاب مسائل فرهنگی و زیربنای فکری بسیاری از مشکلات زنان را در جامعه می‌توان در آثار ادبی بویژه در رمان که آینه واقعیت جامعه است، تحلیل و بررسی کرد.

(۱) مقدمه

ادبیات کلاسیک ما با وجود شاعران مرد شناخته شده است و زن و جایگاهش چندان دیده و شناخته نشده است. هر چند در شاهنامه فردوسی از زنانی چون همای و یا گرد آفرید یاد شده ولی از زنی چون سودابه هم نام برده می‌شود که با زیر پا گذاشتن ارزش‌های اخلاقی نه تنها به همسر خود در مقام همسری خیانت می‌کند بلکه به عنوان مادر (نامادری) سیاوش به وی نیز خیانت می‌کند. فردوسی در شاهنامه در وصف زنان مانند رودابه و ته‌مین و فرنگیس و منیژه در وصف زیبایی

این نوع زنان سخن را به جاهای بلند رسانیده است و ابیاتی در شاهنامه در وصف زن دیده می‌شود:
«زن خوب رخ رامش افزای و بس که زن باشد از درد فریاد رس»

به زن گیرد آرام مرد جوان اگر تاجدار، است اگر پهلوان

همه زو بود دین یزدان بیای جوان را به نیکی بود رهنمای»

(جمالزاده، ۱۳۵۷: ۲۶)

در تاریخ بیهقی هم از زن یاد شده و زنان در دسته‌هایی چون هنرمندان، زنانی که در جنگ‌ها حضور دارند و خدمتکاران یاد شده‌اند در داستان حسنک وزیر وقتی سر بریده شده حسنک برای مادرش آورده می‌شود گویی وی به جز آه و ناله کار دیگری ندارد و فقط باید بی تابی کند در مقابل از حره ختلی نیز نام برده شده که وی زنی سیاستمدار و کاردان است.

هرچند که در اشعار حافظ و سعدی زن با ابیات و مصراع‌های چون دلبر و دلداری و معشوقه ستایش شده ولی با این حال و با این نگاه زن فردیست زیر دست همسر به نوعی «نگار است تا نگارنده». با این حال در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توانیم بگوییم که ادبیات گذشته ما دیدگاه منفی نسبت به زنان دارد. با این حال با پیشرفت اروپا در نیمه نخست قرن ۱۹

هم‌زمان با انقلاب مشروطه اعزام دانشجویان به خارج کشور و تالیف کتاب‌های مختلف آوازه این نهضت در ایران نیز شنیده شد که با ترجمه کتاب‌ها و روزنامه‌ها و نشر آن‌ها عنصر برابری بین زن و مرد بین مردم بیشتر نفوذ کرد «مشروطه را باید نقطه عطفی در تاریخ فرهنگی ایران دانست؛ زیرا، آثار شگرفی در تغییر نگرش‌ها در میان زنان برجای گذاشت و جامعه ایرانی را نادانسته و ناخواسته بر مدار فرهنگ غرب کشاند.» (اسحاقی، ۱۳۸۵: ۷۹)

در ده‌های اخیر زن و مسایل مربوط به وی مورد توجه بسیاری از نویسندگان بوده است. در مورد شاهد پرداختن بسیاری از نویسندگان به زن هستیم. محمود دولت‌آبادی به عنوان نویسنده‌ای ریالیست است که در آثار خود واقعیت‌ها و مشکلات زندگی مردم را به خوبی به نمایش می‌گذارد. زنان داستان‌هایش از اجتماع واقعی وی هستند. بیشتر زنان داستان‌هایش عامی‌اند که هرکدام دغدغه‌ها و گرفتاری‌های خود را دارند. صادق هدایت (۱۲۸۱-۱۳۳۰) از جمله نویسندگانی است که زن در داستان‌هایش جلوه‌گر است می‌توان گفت از جمله موضوعات مورد توجه وی زنان هستند. زنان در داستان‌های وی تیپ‌های گوناگونی دارند: «تیپ دوگانه زن گناهکار و زن پاکدامن، به صورت لکاته و اثیری به بوف کور صادق هدایت نیز راه می‌یابد.» (میرعابدینی، ۱۳۹۲: ۳۵۰)

چهلتن و آثارش

امیرحسین چهلتن زاده ۹ مهر ۱۳۳۵ نویسنده ایرانی و عضو کانون نویسندگان ایران است. آثار او بارها نامزد جوایز مختلف ادبی از جمله جایزه هوشنگ گلشیری و کتاب سال جمهوری اسلامی بوده است. او در دوره بیست و چهارم جایزه کتاب سال با داستان سپیده دم ایرانی نامزد این جایزه شد، اما در اعتراض به عملکرد وزارت ارشاد از نامزدی انصراف داد. از جمله رمان‌های وی «روضه قاسم» (۱۳۶۲) «مهرگیاه» (۱۳۷۷) «تالار آینه» (۱۳۷۹) «تهران، شهر بی آسمان» (۱۳۸۰) «عشق و بانوی ناتمام» (۱۳۸۱) و از جمله داستان‌هایش: «صیغه» (۱۳۵۵) «دخیل بر پنجره فولاد» (۱۳۵۷) «دیگر کسی صدایم نزد» (۱۳۷۱) «چیزی به فردا نمانده است» (۱۳۷۷) «ساعت پنج برای مردن دیر است» (۱۳۸۱) است. خواننده داستان‌های چهلتن از داستان‌های وی مفاهیمی چون مرگ، حضور زنان، سیاست، کشش و علاقه خاص نویسنده به تاریخ را درمی‌یابد: «چهلتن تصاویری رنگین از دنیای زنان اشرافی عصر قاجار ترسیم می‌کند. او در ابداع لحن زنان موفق است و از ورای گفت‌وگوهای زنانه، آلام و مشغله‌های روحی آنان را آشکار می‌کند.» (میرعابدینی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۹۹۷)

زنان در آثار چهلتن نمود دارند از جمله در داستان‌هایی چون «عشق و بانوی ناتمام» «مهرگیاه» «تالار آینه» و «تهران، شهر بی آسمان»: «بین نویسندگان جوان‌تری که در آثارشان شخصیت‌های زن با مهارت توصیف می‌شوند، امیرحسین چهلتن ممتاز است. چهلتن نویسنده‌ای است کنجکاو، تیزبین و دقیق. او نه تنها در نقل آداب و رسوم زنان ایران (به ویژه زنان سنتی) چیره دست است، بلکه در انتقال گفت‌وگوها و درد دل‌های آنان و ابراز عقایدشان درباره موضوعاتی چون عشق، نفرت و حسادت کم نظیر است. اما توانایی نویسنده به همین جا ختم نمی‌شود: پرداختن به مقولاتی چون افسانه‌ها و اسطوره‌ها از یک سو و طرح مسائلی از قبیل فقر فرهنگی و عقاید خرافی از سوی دیگر از ویژگی‌های کار اوست. یکی

دیگر از امتیازات بزرگ چهلتن، نثر اوست، نثر پیراسته‌ای که در آثار نویسندگان جوان ما کمتر دیده می‌شود.» (رهنما، ۱۳۹۰: ۱۷)

خلاصه داستان

در تالار آیینه خواننده با زنانی روبه‌رو می‌شود که با جریان انقلاب مشروطه برای خواننده معرفی می‌شوند زنانی مثل فخرالحاجیه، شاه زمان کنیز خانه با نام دده و دخترانی چون (ماه رخسار و مهر اعظم) داستان در فضایی تاریخی و سال-های انقلاب مشروطه سپری می‌شود. شخصیت‌های زن این داستان شاه‌زمان، مادر دو دختر (مهر اعظم و ماه رخسار) است وی همسر میرزا پدر خانواده است که وی فعال جنبش مشروطه است البته ماه رخسار دختر اصلی این خانواده است ولی مهر اعظم دختری است که به فرزند خواندگی قبول شده است عمه این خانواده (فخرالحاجیه) خواهر میرزا است که مدت‌ها با او به خاطر فعالیت‌های سیاسی قطع رابطه کرده است و با شنیدن خبر بیماری «شاه‌زمان» و بیشتر برای اینکه برادرش، وی را در بدست آوردن باغ الهیه کمک‌کند، رفت و آمد را با خانواده از سر می‌گیرد، قصد دارد ماه رخسار را عروس خانواده‌ای اعیانی کند چیزی که دگرگون می‌شود و مهر اعظم در این داستان ازدواج می‌کند. و عروس این خانواده می‌شود. جدا از شاه‌زمان، و دخترانش، و فخرالحاجیه دوزن دیگر در این داستان حضور کم‌وبیش دائمی دارند: یکی از این زنان دده، زنی سیاه و خانه‌زاد است که دلسوز یکایک افراد خانواده و سروسامان‌ده‌وضع خانه است. وی دایه دخترهای میرزاست که با بیماری شاه زمان از این دو مراقبت می‌کند و به امور خانه رسیدگی می‌کند. او، با رؤیای مردی زندگی می‌کند که روزی می‌آید و همه سیاه‌ها را جمع می‌کند و با خود می‌برد. هرچند می‌داند که مرد «نورسردار» کشته شده و این حرف‌ها خیال‌بافی بیش نیست.

و وی از او تنها عکسی دارد که با پنج تومان اهدائی خانم، از روی بساط دستفروشی خریده است و سال‌هاست که لای دستمالی ابریشمین تنها دارایی او را تشکیل می‌دهد. و زن دوم «آمنه» است، زنی که در کارهای خانه به دده کمک می‌کند و در وقت بیکاری، جاجیم می‌بافد برای جهیزیه خواهرزاده بی مادرش. آمنه زن سید است که می‌شودگفت، پیشکار «میرزا» و نیز رازدار اوست و در عین حال به باغبانی و سایر کارهای مردانه خانه نیز می‌رسد. (سید تنها مرد خانه غیر از میرزا است.) جز اینها، خواهر شاه زمان هم هست که می‌آید و می‌رود و اولین صحنه داستان با ورود پر سروصدای او به خانه میرزا و خبر آوردنش از جنجال بیرون و تیراندازی و شلوغ شدن شهر است که شروع می‌شود و اوست که خواهر بیمارش را که هنوز به بستر نیفتاده است، با دو خواهرزاده و دده برای شرکت در تظاهرات زنان به خیابان می‌کشد با این منطق که این کار وظیفه شرعی همه است و خون آنها که از خون دیگران رنگین تر نیست.

رمان در پنج بخش تنظیم شده و در هر بخش نقش یکی از زنان نمود بیش‌تری دارد. زنانی که هر یکی سرنوشتی دارند و نقشی را در این رمان بازی می‌کنند.

داستان پایانی باز دارد و یاد آورد صحنه دیدن عکس‌رستم و سهراب شاهنامه در حمام است پدر تیر خرده است و در بستر است در حالی که ماه رخسار بالای سر اوست، در حال جان دادن. دختران برای آگاه شدن از اتفاقات جامعه پشت

به در خانه می‌ایستند تا در جریان امور قرار بگیرند کاری که دقیقاً «زری در سو و شون» انجام می‌دهد شخصیت ازدواج دختران و وضعیت زنان در جامعه سنتی آن روزگار در اینجا نمود دارد.

«امیر حسین چهلتن تاریخ جنبش مشروطیت را از نگاهی زنانه در اثر بدیع خود به نام تالار آینه (۱۹۹۱م) به معرض آزمون نهاده، که رمانی است پنج قسمتی از زندگانی دو خواهر و پدر مبارزشان.» (یارشاطر احسان، ۱۳۸۳: ۷۸)

در مهر گیاه خواننده با پزشک زنان و زایمانی (شمس الضحی) روبه‌رو است که وی در مواجهه با بیمارانش آنان را خواستار زایمان پسر و پسر خواه در می‌یابد. نویسنده در این داستان از تضادها سود برده است برای خواننده دو خانواده معرفی می‌شوند. برای خواننده ابتدا چهره خانم دکتری که در رشته زنان و زایمان درس خوانده معرفی می‌شود و با خواب‌ها و پریشانی‌های وی جهانی در ورسیه زندگی می‌کنند به دست می‌دهد. اما در عین حال از سویی دیگر به زندگی یک خانواده ایرانی مقیم بیروت در همین مقطع می‌پردازد و رفعت که عضو خانواده دوم به شمار می‌آید داستان را دو تکه کرده مقطعه‌زمانی داستان در میانه دو جنگ اول و دوم جهانی قرار دارد و نویسنده لاجرم از سلسله‌های واژگان استفاده کرده که بخشی از آنها امروز دیگر کاربرد ندارد. زنان در این کتاب هم جای کار دارند. چهره شمس الضحی به عنوان دکتر و بیماران زن وی و دلیل اینکه چرا پسر می‌خواهند...

در کتاب «تهران شهر بی آسمان» با ساختاری روبه‌رو می‌شویم که نه تنها در کتاب بلکه در شخصیت اصلی کرامت وجود دارد کرامت که اکنون با زنی با نام غنچه زندگی می‌کند برای تن دادن به خواسته‌های زنش «غنچه» از جمله سفر به ترکیه به قاچاق تمایل پیدا کرده است.

وی نوسانات و تنش‌های زیادی را در داستان دارد با بازگشت به گذشته او را در دسته شعبان بی مخ می‌بینیم و شاهد آشنایی وی با زنی که طلا نام دارد که وی نیمه گمشده خود را در وی جست و جو می‌کند و با آشنایی با وی کم‌کم زمینه ورود وی به مهمانی‌های اشرافی و درباری هستیم ولی گاهی شاهد توبه و پشیمانی وی نیز می‌باشیم و با وجود برگشتن طلا از سفر کرامت تصمیم به ازدواج با غنچه می‌گیرد (دختر مصطفی) تصویرات زن دوره پهلوی (طلا) و دخترانی که به شکل سنتی در سن شانزده، هفده سالگی ازدواج می‌کنند در این کتاب نمود دارد.

در کتاب «ساعت پنج برای مردن دیر است» خواننده با داستان‌های کوتاهی چون: «زنی چای درست می‌کند»، «ساعت پنج برای مردن دیر است»، «زنی به ماه غسل میرود»، «دارالشفاء»، «یک سونای داغ» «زنی جلوی ویتترین مغازه هست» «زنی روی چمن نشسته است» «نویسنده روی پاگرد آشنا می‌شود» روبه‌رو است.

چیزی که در این مجموعه دیده، زنها و ضمیر درونی شخصیت‌های داستانش است. چهل تن از ضمیر یک زن سخن می‌گوید هر چند نویسنده شرح مفصلی از شخصیت‌ها ارائه نمی‌دهد (شاید کمی آشکار تر فقط در داستان زنی چای درست می‌کند) اما شخصیت‌ها آن طور که باید نیستند شاید از لحاظ سانسور و یا مبهم نویسی داستان، داستان گاهی نامفهوم است اما نویسنده با مهارت تمام اشاره به آثار نا مطلوب محدودیت و آزادی بی حد زنانه دارد، که زن را به سمت انحراف جنسی می‌کشاند. در داستان‌های وی با زنانی روبه‌رو می‌شویم که برای خواننده در عنوان داستان معرفی می‌شوند زنانی منفی، هوس‌ران و خیانت‌کار.

در کتاب «چیزی به فردا نمانده است» با داستان‌های کوتاهی چون: «زن‌های زمستانی»، «مردهای تابستانی»، «چیزی به فردا نمانده است»، «درد پنجم»، «در جستجوی آن زن»، «تندیس»، «در یکی از همین تابستان‌ها»، «مونس مادر اسفندیار»، «سروگل»، «بال‌های کوچک من»، «حکایت سید صالح» و «آینه و زاهد» رو به رو هستیم. برای نمونه، «چیزی به فردا نمانده است» روایت انتظاری طولانی است چیزی که در داستان «مونس مادر اسفندیار» هم نمود دارد سرگذشت انسانی که به حساب نمی‌آید، دیده نمی‌شود و سرانجام، تنهایی نصیب اوست. اما او نگران باقی می‌ماند و خاطرات دور و نزدیک همچنان او را به گذشته متصل نگه می‌دارد: گذشته‌ای پر رنگ، سرشار از عطر و صدا، نیازهای ناشناخته و عشق‌های گیج و انتظار بی‌پایان.

بنابراین با دیدی زنانه کتاب «تالار آینه» چهلتن را نقد شده است. موضوعات و مسائل اصلی را که بر زندگی زن و وضعیت وی در جامعه تأثیرگذار است دسته بندی کرده و تک تک این موارد را در این کتاب بررسی شده تا نشان داده شود دیدگاه نویسنده نسبت به هر یک از آنها چگونه است و هر یک از این موارد تا چه اندازه مورد توجه نویسنده بوده است و به چه صورت در داستان بازتاب یافته است:

۱) دیدگاه اصالت زن (شخصیت پردازی)

تالار آینه رمانی است که علاوه بر طرح مسایل سیاسی و اجتماعی خانواده با محوریت زن در آن نمودار است. و در کنار شخصیت‌های مرد داستان چون (میزرا) فعال انقلاب مشروطه سید(نوکر) این خانواده زنان و دختران بیشتر نمود دارند زنان در این داستان در دو دسته و گروه جا دارند ماه رخسار، فخرالحاجیه، شاه‌زمان، نجم‌السحر در گروه مرفه و مهراظم و دده سیاه و آمنه و اختر در گروه زیر دست.

۱-۱ نقش زن در خانواده

۱) مادری

شاه زمان (مادر) این خانواده است وی زنی است که به واسطه زیبایی و از جمله چشم‌هایش به عقد میرزا در آمده چیزی که بعد آن را به دخترش ماه رخسار نیز ارث می‌دهد و وی آرزو می‌کند این چشم‌ها را نداشته باشد: «ماه رخسار دوباره پلک فرو انداخت. کاش منقاشی داشت و این چشم‌ها را از کاسه در می‌آورد.» (۱۵۱) «ماه رخسار بی‌آنکه بخواهد نگاه بر نگاه قزاق دوخت. قزاق به آرامی تسمه شلاق را دور سر می‌چرخاند و با نگاه به زبانی بی‌گانه با ماه رخسار سخن می‌گفت. دده سیاه رد نگاه ماه رخسار را دنبال کرد. به طرفه العینی رو بنده دختر را پایین انداخت، جلو آمد و پشت به ماه رخسار در برابر نگاه قزاق ایستاد» (۱۳) توصیف چهره ظاهری (چشم) یکی از راه‌های شخصیت پردازی است. ماه رخسار با توصیف ظاهری چشم‌ها معرفی می‌شود.

شاه زمان زن این خانواده با وجود بیماری دلشوره و نگران خانواده خود است چیزی که آن را وظیفه خود می‌داند به این دلیل که اولاً زن برای دیگر اعضای خانواده در حکم تکیه گاهی بوده است که هرکدام از اهالی خانواده مشکلی پیدا می‌-

کردند به این زن به عنوان همسر یا مادر تکیه می‌کرده‌اند و هرگز این حق به زن داده نشده که خود او هم مشکلات و دغدغه‌هایش را بر زبان بیاورد حتی اگر مریض هم باشد و حتی می‌توان گفت این زن باید اینقدر دغدغه خانواده را داشته باشد که حتی پژمرده شود و با این حال حرفی نزند: «شاه‌زمان سربلند کرد و نگاه عمیق فخرالحاجیه را روی صورتش یافت. تو به این خانه که پا گذاشتی مثل گل بودی. چقدر لاجون شده‌ای شاه‌زمان؟ چرا این جور شده‌ای آخر؟» (۶۲)

«اما وظیفه من هم این است که دلواپس دخترها و دلواپس این یک وجب خانه باشم. خدایا مرز آقا جانم را. می‌گفت، اختیار این چار دیواری با زن. اما خانه مرد بیرون این چار دیواری است. به خانه مردتان کار نداشته باشید. اما او هم مثل تو و مثل همه مردهای دیگر نمی‌دانست که شهر را همین خانه‌های کوچک می‌سازد.» (۷۴) لذا از میرزا می‌خواهد که دخترها در جریان سیاست نقشی نداشته باشند و به صحنه انقلاب مشروطه وارد نشوند. شاه‌زمان حق ندارد دغدغه‌ی بیماریش را بخورد و علاوه بر بیماری باید نگران خود و خانواده‌اش باشد و شخصیت همرازی برای میرزا است: «آره من می‌ترسم. از جانتان می‌ترسم و می‌ترسم شما که بروید تاریکی بیاید. اگر چه چراغهای این خانه را من روغن می‌ریزم اما تو مردی و مثل هر مرد دیگری خیال می‌کنی از جنس زن بیشتر می‌دانی و باز مثل هر مرد دیگری بلند پروازی» (۷۵) و امری که نیرزمان (خواهر شاه‌زمان) نیز بیماری خواهرش را فقط به خاطر ماندن در خانه تحلیل می‌کند: «نیرزمان گفت: مریضی‌ات مال این است که خودت را اسیر این چار دیواری کرده‌ای.» (۹)

گویا به گفته فخرالحاجیه (عمه دختران) این زن است که مرد را راه می‌برد. تشابه شخصیتی که مابین شخصیت این داستان با زری سووشون دیده می‌شود چنان چه او هم مدام دلهره و نگرانی یوسف و خسرو را دارد و برای داشتن خانواده خودش حاضر است گوشواره و اسب پسرش (سحر) را به حاکم شهر بدهد. شاه‌زمان گویی برای میرزا زنی اثری و دست نیافتنی است که میرزا وی را باید در قاب عکس بیابد: «شاه‌زمان خود تصویری بود، اینک، محدود و دست نیافتنی و دور بر بلوری که نفس ممکن بود آن را بشکند، حتی نگاه می‌توانست ویرانش کند واقعیتهای اثری که تنها می‌شد آن را حس کرد. شاه‌زمان تن در پوشش پیراهنی با دامن بلند و پف‌دار و بلا تنه‌ای سفید و تور دوزی شده و دستهایی اسیر آستین شمشیری پیراهن با دخترها به ایوان آمد» (۶۷)

۲-۱-۱ ارتباط زن با شوهر

تصویر زن سنتی تصویری است که جنس مرد حاکم و مسلط بر آن است میرزا گویی برای پیدا کردن کسی که با وی بتواند دردل کند و گفته‌هایش را با او در میان بگذارد پیش شاه‌زمان می‌آید با اینکه زن بیمار است این اولین برخورد این دو بعد از بیماری است: «میرزا مشتها را از لبه تشک برداشت و نشست. معذب، زیر نگاه شاه‌زمان فقط برای اینکه کاری کرده باشد و بی‌آنکه پلک چشم بالا برد، از جمع دواهایی که روی سینی بود، شیشه‌ای برداشت، تشنه همدلی شاه‌زمان کوششی دوباره کرد و گفت: طیب تازه‌ای از فرنگ آمده است؛ شاید فرجی باشد.» (۹۷)

میرزا در عین اینکه مدام با همسرش حرف می‌زند و از وی صدایی نمی‌شنود این‌گونه وصف می‌شود: «میرزا شکست را نمی‌پذیرفت. این‌همه سال تسلط مردانه بر شاه زمان در این آزمون نهایی ناچیز می‌نمود و شاه زمان اینگونه می‌گوید: دلم می‌گوید این دخترها زیر دست تو عاقبت به خیر نمی‌شوند این خانه برای این‌که تو اداره‌اش کنی خیلی کوچک است.» (۹۸) گویا مرد باید امور خارج از خانه را اداره کند و دخترها باید زیر دست مادر بزرگ شوند برعکس پسرها و با مرگ مادر دخترها عاقبت به خیر نمی‌شوند و پاک بی‌صاحب بار می‌آیند. میرزا هم سعی می‌کند که دخترانش در جریان وقایع نباشند هر چند که زن‌ها به وقایع امور اطراف خودشان واقف اند: «ماه‌رخسار گفت: پدر از چیزی بی‌خبر نمی‌ماند. اما تا آن‌جا که بتواند ما را بی‌خبر نگاه می‌دارد. این است که دلواپسی من بیشتر می‌شود.» (۲۶۸) و دده هم دست شاه زمان را تنها به خاطر دخترانش از قبر بیرون آمده می‌داند.

۲) روابط دو خواهر

مهراعظم و ماه‌رخسار هر دو دختران میرزا هستند با این‌که مهر اعظم دختر واقعی این خانواده نیست از کودکی با یکدیگر بزرگ شده و با یکدیگر سر کلاس درس حاضر می‌شوند و ماه‌رخسار در بچه‌گی رازی را از مهراعظم پنهان نمی‌کند و در مرگ مادرش شاه‌زمان او را همدم خود می‌داند: «ماه‌رخسار توی هشتی از میان حلقه زن‌ها خود را به خواهر رساند تا سینه‌اش را از سنگینی بغض خالی کند..... برای همه چنان بود که بار دیگر خبر مرگ شاه‌زمان را می‌شنیدند.» (۱۱۳) ولی بعد از ازدواج مهر اعظم این دو با یکدیگر بیگانه می‌شوند به طوری که دیگر حاضر به روبه‌رو شدن با یکدیگر نیستند مهر اعظم ماه‌رخسار را عامل بدبختی خودش می‌داند فردای روز ازدواج مهراعظم چنین توصیف می‌شود زمانی که مهراعظم به خانه میرزا آمده است: «ماه‌رخسار باریکه خون را با سینه دست از کنج لب خواهر پاک کرد. موها را از پیشانی‌اش کنار زد و در نور رقیق سحر، نشانه‌های نفرت و درد را در عمق نگاه بازشناخت. برای در آغوش گرفتن خواهر، تنش را به جلوکشاند. مهراعظم پس نشست. دست‌ها را روی شانه‌های ماه‌رخسار گذاشت و از لای دندان گفت: باعث سیاه‌روزی من تویی! تو!» (۲۵۵) و زمانی که مهراعظم بار دیگر به خانه میرزا آمده است ماه‌رخسار می‌گوید: «.... همین نگاه و همین جرقه بود که ماه‌رخسار را واداشت تا بگوید: دیدار به قیامت خواهر!» (۲۷۱)

۲-۲-۱ دختر زیر سایه پدر خوانده

ماه رخسار و مهر اعظم هر دو دختران میرزا هستند ولی یکی از اینها ناتنی و ماه‌رخسار دختر اصلی میرزاست با اینکه میرزا و شاه‌زمان برای هر دو معلم (آرمن) آورده و سعی کرده هر دو را یکسان بزرگ نماید و آموزش دهد ولی تفاوت‌های شخصیتی بسیاری ما بین این دو هست: «ماه رخسار همان‌طور که صندوق را به دنبال پیراهن روح الاطلسش زیر و رو م‌کرد. گفت: تو نمی‌آیی مهر اعظم؟ مهر اعظم سرپوش دلش را برداشت نه تو را خواسته بودند نه مرا؟» (۶۰) لذا وقتی میرزا از دخترها می‌خواهد که بعد از مرگ شاه زمان وی را ترک نگویند مهر اعظم به فراست در می‌یابد که منظور اصلی وی ماه‌رخسارست نه وی شاید به همین دلیل است که سرانجام ماه رخسار پیش پدر می‌ماند و مهر اعظم به

خانه شوهر می‌رود هرچند که مهر اعظم هم دختر میرزا نیست ولی پای صحبت باغ بزرگ الهیه در میان است. و یا ماه رخسار می‌ترسد اگر شوهر کند به همان دردی بمیرد که مادرش مرد:

«هزار سال است زن‌های این خانه به همین درد می‌میرند. خانوم بزرگ هم همین‌طور مرد. همان‌قدر جوان و زیبا بود که خانوم بود. دده خانوم بزرگ خودش به من گفت، پشت به پشت این درد توی این خانه ماندگار شده، بی‌حکیم و بی-دواست این درد. شاه‌زمان جوانی تو را داشت. تو زبانم لال، لابد عاقبت او را داری. این خانه برای همین سامان نمی‌گیرد. توی خاک باغچه طلسم هزار سال چال شده؛ حالا خانوم این خانه تویی. همیشه باید پیش از غروب چراغ مهیا کنی. این خانه روشنایی می‌خواهد میرزا نمی‌داند.» (۱۶۵) با این حال ماه‌رخسار به مرور از دست می‌رود همه او را به مهر-اعظم سر راهی ترجیح می‌دهند. با این حال مهر اعظم عروسی می‌کند و می‌رود تا خانم یک خانواده اشرافی باشد و با تحقیر ماه‌رخسار را براندازد که در تنگنای خانه مانده است تا نقش مادر را برای میرزا بازی کند. گویا زنان و دختران این داستان سرنوشتی شبیه به هم دارند این بیماری نه تنها شاه زمان و دخترش بلکه تک‌تک آن‌ها را تحدید می‌کند.

۲-۱ نقش زن در سیاست

«از آغاز تاریخ فلسفه و سیاست اهل نظر زن را در حاشیه تاریخ قرار داده‌اند آنها با تقسیم بندی متصلب و انعطاف ناپذیر، با تعیین حدود هر دو زن براساس ویژگی‌های اطلاعات ذاتی و یا عرضی هر یک، مرز بندی نسبتاً تغییر ناپذیری در مورد حیطه فعالیت‌های این دو داشته‌اند، براین مبنا، سیاست حوزه‌ای مردانه تلقی شده و زنان به دلیل توصیفاتی که از آنها شده است، شایستگی ورود به این صحنه را نداشته‌اند؛ این نگرش امروز اساس تفکر بخش عمده‌ای از جوامع انسانی و به طور خاص جامعه خودمان است. در واقع عرف رایج از قدیم الایام نه فقط در ایران و نه فقط در کشورهای اسلامی بلکه در تمام جهان، معمولاً سیاست را عرصه مردان دانسته‌اند و زنان در دایره یک سلسله بایدها و نبایدها که مبانی آن نیز چندان روشن نیست قرار داده‌اند.» (کدیور، ۱۳۷۵: ۷۹)

با وجود علاقه دخترها به انقلاب و جریاناتی که در گوشه شهر در حال وقوع است و با اینکه ماه‌رخسار به جرم انقلابی بودن دستگیر شده و با فکرش خود و زنان دیگر را نجات می‌دهد حال حق ندارند در جلسات شبانه پدر که در خانه آنها تشکیل می‌شود شرکت کند و مستقیم در این جلسات حضور داشته باشند بنابراین باید از پشت دیوار صندوق‌خانه از گفت‌وگوهای شبانه و محرمانه با خبر شوند: «ماه رخسار پرده را انداخت دست به دیوار گرفت و تا عمق صندوق‌خانه پیش رفت بیخ دیوار دو زانو نشست و گوش به دیوار چسباند اتاق از زمزمه سرشار بود. میرزا گفت: فقط علی قلی خان نیامده...» (۵۴)

این رمان در ابتدا چنین توصیف می‌شود. نیززمان (خواهر شاه زمان) با خبر اینکه شهر شلوغ شده و مردها به خیابان ریخته‌اند به خانه میرزا آمده و از دخترها و شاه زمان می‌خواهد که همپای او به کوچه و خیابان آمده و در جنبش انقلاب مشروطه شرکت نمایند هر چند که حضور آنها عملاً بی‌فایده است و راه به جایی نمی‌برد: «نهضت مشروطه حاصل تلاش

و جانبازی افراد بسیاری بود که (زمینه‌ی) آن را پیش از وقوع آن مهیا کردند و تا مدت‌ها پس از آن نیز در راه تحقیق آرمان‌های آن کوشیدند، در واقع این نهضت راهگشای اعتراض‌های بعدی شد به گونه‌ای که مردم دیگر نسبت به عملکردهای هیأت حاکمه بی‌تفاوت نبودند و در بسیاری از مسایل، اعتراض خود را بروز می‌دادند. زنان در لحظه لحظه این حرکت مهم سیاسی اجتماعی فعالانه حضور داشتند و هنگامی که مخالفت با دولت آغاز شد و مردم در مسجد شاه تهران بارها و بارها بست نشستند، زنان نیز عهده‌دار مسئولیت‌های مهمی بودند. آنان ضمن همراهی با مردان در آوردن علما به مسجد برای سخنرانی مسئولیت حفظ جان علما را هم بر عهده داشتند.» (دلریش، ۱۳۷۵: ۱۷۰)

با این وضع آشفته شهرگویا نیز زمان (خواهر شاه زمان) حضور خود و خواهرش را مسئولیتی شرعی می‌دانسته چرا که دختر کوچکش را تنها در خانه گذاشته و خودش به خانه خواهر آمده: «حالا بنشین بگو ببینم بچه‌ها کجا هستند نیز زمان گفت: هیچی اسفندیار مکتب خانه است و شوکت را هم گذاشته‌ام خانه. شاه زمان گفت: خوب جراتی کردی والله دختر بچه پنج ساله را» (۹)

۳-۱ زن در اجتماع

ماه‌رخسار توسط قزاقی گرفته می‌شود و در قراولخانه شهر زندانی می‌شود در آن‌جا علاوه بر ماه‌رخسار زنان دیگری نیز هستند (نه نفر) گویا سربازان زنان را که هیچ کاره این انقلاب اند گرفته‌اند و آن‌ها را در جایی زندانی کرده‌اند که نه به آنها آب می‌دهند و نه اعتنایی به این گروه می‌شود و این زن‌ها باید برای آزادی خود تلاش کنند و از پنجره اصطبل با کمک هم‌دیگر راه‌هایی و فرار را بیابند در بین این زن‌ها زنی با این جملات توصیف می‌شود: «زنی که سر پا نشسته بود با لهجه روستایی گفت: و الله من از همه جا بی‌خبر بودم. می‌رفتم خانه حاج ابوالحسن حجه خر خمیر درست کنم برای نان، قزاق لا مصب همچین زد به کمرم که نگو! انگار پهلویم شکسته بین خواهر شکسته» (۳۴) به تعبیری می‌شود گفت: «زن ایرانی قرن‌هاست که وارد عرصه‌های علم و ادب و اجتماع شده است نقش غیر مستقیم زن ایرانی از حضور مستقیم او در جامعه بسیار بیشتر است، قبل از مشروطه نقش زنان پوشیده‌تر، غیر مستقیم‌تر بود ولی از نظر کیفی در حد بالایی قرار داشت بعد از مشروطه حضور زن آشکارتر، مستقیم‌تر و گسترده‌تر می‌باشد و از جهت کمی رشد قابل ملاحظه‌ای نمود. در واقع پس از مشروطیت کیفیت فدای کمیت شد.» (توانا، ۱۳۸۰: ۱۲۵) هرچند این زنان وظیفه خود می‌دانند در تظاهرات شرکت کنند ولی تنها این گروه اسیر شده و بعد از رهایی هم هیچ کسی سراغی از این گروه نمی‌گیرد.

برای پنخس شب نامه‌ها و اعلان‌های جنبش مشروطه این زن‌ها و دخترها هستند که باید این کار را انجام دهند گویا کسی به این قشر توجه نمی‌کند و لذا این گروه شک برانگیز نیستند یا نه برعکس این طبقه باید سپر بلای این انقلاب باشند تا این جنبش به نتیجه برسد: «کاغذ خان‌بالغ، عدل، عدل در کالسکه‌های سر پوشیده به خانه می‌آمد و شب‌نامه‌ها به هزار راه از خانه برده می‌شد. حتی دخترها هم بی‌نصیب نمی‌ماندند. مهر اعظم و ماه رخسار به همراه دده هفته‌ای یک‌بار پاچه‌های گشاد تنبان را پر می‌کردند و به کاروانسرای بازار می‌رفتند. ملارحیم که کوسه بود و پشته‌ای خمیده داشت جلو می‌آمد و

همیشه می پرسید: امانتی های میرزا را آورده اید؟» (۱۶۹) و در صورتی که گرفتار هم شوند باید خود را به نادانی و بی-اطلاعی بزنند که اصلاً همدیگر را نمی شناسند.

۴-۱ فقر زن

در داستان چهلتن خدمتکاری زن به دو صورت دیده می شود یکی افرادی که با نام دایه که تربیت و رشد فرزندان خانواده را بر عهده دارند و گاه هم به صورت پیشخدمت که برای گریز از فقر و تنگدستی به خدمتکاری در منازل کسانی که دستشان به دامن شان می رسد می پردازند و کارهای هنری هم می کنند. در گفت و گوی ماه رخسار با آمنه (نوکرخانه)، آمنه گلیمی را برای دختری که بی مادر است بافته به نام (گل پیرهن) ولی پدر دختر، آمنه را از رفتن به خانه شان قدغن کرده زیرا دلیل این امر را گریه های زیاد آمنه برای دخترش می داند بنابراین آمنه حق ندارد برای دختر بی مادر فامیلشان دلسوزی کند و به دیدارش برود و حتی در مراسم عروسیش شرکت نماید: «طفلکم مادر بالای سر ندارد. محرم ندارد تا برای کسی درد دل کند. ماه رخسار گفت: خب برای عروسیش حتماً بروید نمیروید؟ آمنه گفت: پدرش قدغن کرده پا آنجا نگذاریم از بس هر وقت می رفتیم گریه می کردم. تو نمی دانی چقدر شبیه زرین کلاه است.» (۴۶)

۴-۱-۱ استعمار زن (فقر زن) زنان بیوه و بی سرپرست

دده سیاه این داستان یاد آور دده سیاه «شهری چون بهشت» سیمین دانشور است اجتماعی که هم جامعه به آن ها ستم می کند و هم در خانه تحت استعمار خانواده اربابی هستند در خاطراتی که برای دخترها از یتیمی اش می گوید: «... هیچ گریه نمی کردم. اما دلم شکسته بود. نشستم دم کاروانسرا. آدم ها پول سیاهم می دادند. دانستم که حرف من است. همان پالکی، آمد دستم را گرفت و بردم. شب نانم داد و زیر جاجیم خواباندم. بغض داشتم، اما گریه نمی کردم. اسمم را پرسیدند. گفت: پس نهات کو. گفتم رفت. همان صبح از چاه آب کشید و سر و تنم را شست. چند کچاوه آن سوتر آماده رفتن بود.» (۲۴۰)

گویا شخصیت مهرعظم با دده نزدیکی شخصیتی دارد ولی این یکی دختر خوانده میرزا است و سرانجام هم عروس خانواده نجم السحر و حاج ابو تراب می شود (خانواده ای اشرافی) ولی دده به گفته خودش: «همه اش هم سر مال دنیاست؛ سرمال دنیا، تف! قربان خودم بروم که نه مال دارم و نه داشته ام. رویم سیاه بود که بختم سیاه شد.» (۱۶) در کل زنان در آن دوره به علت آن که تحصیل و شغل خاصی نداشته اند وقت بیشتری داشته لذا زنان بیوه یا بی سرپرست برای امرار معاش مجبور بوده اند همراه و همدوش مردان از صبح تا شام کار کنند و معمولاً چندان وقت اضافه ای برای دور هم جمع شدن ندارند در این داستان هم دده با دختران شب هنگام موقع خواب درد دل می کند: «شب های بلند زمستان به

آخر نمی‌رسید. دخترها زیر نور لامپا با موی دم اسب پیچه می‌بافتند و درد دل دده سیاه «حسین کرد» بود، هرچه می‌گفت: تمام نمی‌شد.» (۲۴۰)

۵- ازن و تکبر:

شاه زمان در رفتارش با دده سیاه گویی رفتار ارباب منشانه دارد: «شاه زمان جرعه‌ای نوشید و دست دده سیاه را پس زد؛ نفس تازه کرد، گردن کج گرفت و گفت: «زحمتم را می‌کشی، می‌دانم. اگر زنده ماندم سال دیگر می‌برمت زیارت.» (۸۵) این رفتار تقابل گرانه نه تنها اینجا که در رفتارهای فخرالحاجیه (خواهر شوهر شاه زمان) با وی دیده می‌شود. و گویا چهلتن توانسته انسجام ویژه بین عملکرد اشخاص داستانی با اسم‌شان برقرار کند چنانچه اعمال و رفتار شخصیت‌ها شاهد و گویایی بر نام شان است: «ماه رخسار سراسیمه برخاست. شاه زمان سر برهنه به حیاط آمد خم شد و دست فخرالحاجیه را بوسید... فخرالحاجیه به برادر اعتنایی درست نکرد پیچه‌اش را بالا زد، منت گذاشت و سر شاه زمان را بوسید میرزا فرصت کرد تا نگاه خواهر را در یابد.» (۶۰)

آنچه که دایه این خانواده برای ماه رخسار می‌گوید: «فخرالحاجیه قدغن کرد، دیگر این دختر پا توی خانه نگذارد. اما حرف آقا یک کلام بود. پاره‌ای وقتها پیش خودم می‌گویم فخرالحاجیه کینه‌ای به مادرت نداشت، بیشتر بلکه با آقا عداوت می‌کرد، چرا که به حرفش گوش نکرده بود. شاه زمان که به این خانه آمد، مثل یک بره مطیع فخرالحاجیه بود. اما او مدام ایراد می‌گرفت و کلفت بارش می‌کرد.» به نظر می‌رسد فخرالحاجیه با تکبر و وقار فراوان سعی می‌کند زمام تمامی امور خانه خود و میرزا را برعهده بگیرد و برای برادر کوچکترش تعیین تکلیف می‌کند که ماه رخسار را به عقد پسر فخرتاج (محمد) که در جریانات انقلاب به خانه میرزا رفت و آمد دارد در نیاورد و ماه رخسار باید عروس نجم‌الاسحر یعنی دوست صمیمی فخرالحاجیه شود امری که شاه زمان هم جرات گفتن آن را به میرزا ندارد: «شاه زمان گفت: جرات نمی‌کنم به میرزا بگویم. هر چه هم بگذرد بدتر می‌شود.» (۸۴) هم چنین دده سیاه فخرالحاجیه را چنین معرفی می‌کند: «دده سیاه گفت قربان دل نازکت بروم تو به مادرت می‌بری کاش به عمه خانومت رفته بودی. بادبروتی دارد که بیا و ببین! آدم باید چغر باشد مثل فخرالحاجیه بیشتر یک مرد است.» (۱۵)

۶- ۱ زن و ازدواج سنتی

در قسمتی از کتاب فخرالحاجیه (عمه خانواده) که ماه رخسار را به خانه‌اش برده که وی را برای پسر نجمه دوست دوران کودکی‌اش بپسندد و این پسند کردن در حمام خانه اتفاق می‌افتد درست مانند داستان «جزیره سرگردانی» که مادر هستی (عشرت) نیز این گونه دخترش را به مادر سلیم (فرخی) معرفی می‌کند. چیزی که برای خواننده یادآور ازدواج‌های سنتی است. خودشان را چنین برای ماه رخسار معرفی می‌کند: «نجمه که عروس شد میان ما جدایی افتاد. یک ماه بعد مرا هم به خانه شوهر بردند. نجمه سفید بخت شد الهی شکر اما من...» (۱۳۲) و خودش را سیاه بخت می‌داند و دلیل بیزاریش را از شوهرش این می‌داند که در هر ولایتی یک عقدی و دو جین صیغه داشته «فخرالحاجیه سر پیش آورد و گفت: هر ولایتی یک عقدی و دو جین صیغه داشت این جل و پلاس را می‌خواستیم برای پیری و کوری‌ام» (۱۳۳) و

خودش را زنی می‌داند که هم اینک هم که شوهرش مرده ورثه‌اش دست از سرش برنمی‌دارند. با این حال برای خواننده معرفی می‌شود که نجمه هم قاتل هوی خود بوده و وقتی فهمیده که نوکر خانه‌اش از شوهرش بار برداشته آنقدر با آجر به سر این زن زده که تا صبح دوام نیاورده و مرده. این حرف‌ها را فخرالحاجیه (عمه خانواده) به ماه رخسار می‌گوید: «از دست من کاری بر نمی‌آمد. شکمش پایین افتاده بود. شرشر هم ازش خون می‌رفت از همه اهل خانه پنهان کرده بود. شب توی حیاط پشتی بیدار به بالینش نشستم. توی صورت نجم‌السحر را نگاه نمی‌کرد. به من گفت: به خانوم بگو من تقصیر نداشتم..... اما انگور آن درخت طعمی پیدا کرد که بعد از آن همه سال هنوز باقی است. دانه‌های هر خوشه نیمی طعم خون دارد و نیمی طعمو زهر.» (۱۴۴) هم نجمه و هم فخرالزمان هر دو اعتراض دارند به رفتارهای اجتماعی مردانشان که با عشرت طلبی و ناهنجاری روبه‌رو است. با این حال فخرالحاجیه از شوهرش طلاق می‌گیرد و نجمه هوی خودش را می‌کشد. در ازدواج‌های سنتی، اولین قدم، خواستگاری است که غالباً توسط خانواده پسر انجام می‌پذیرد و تقریباً در تمامی موارد، مسالهی استخاره برای این امر وجود دارد.

«..... ماه‌جین داشت لباس عروس می‌دوخت که یک‌هو جیغ کشید. به دو خودم را به پنج‌دردی رساندم. دیدم عنکبوت سیاهی از سقف روی ساتن سفید لباس افتاده است. بددل شدم. پیغامی به حاجی دادم. امر به استخاره داد. استخاره راه نمی‌داد. به حاجی پیغام دروغ فرستادیم... رو درماندم. ماه‌رخسار یک‌چیز دیگر است اصلاً» (۲۵۶)

۷-۱ تجمع زنان قدیم

حمام‌های زنانه یکی از مهم‌ترین مکان‌هایی بود که زنان دور هم جمع می‌شدند و با یکدیگر آشنا می‌شدند و از مسائل آگاه می‌گشتند: «زنان ایرانی حمام را بهترین نقطه تجمع خود می‌دانند و در هر گوشه‌ای از آن جوخه‌ای از زنان که مشغول درددل هستند به چشم می‌خورد. سر صحبت از وضع خانواده‌ها در گرمابه‌ها باز می‌شود. اشارات رشک آلود و شکوه و شکایت و صلاح اندیشی با گیس سفیدان و پیرزنان صحنه حمام را به صورت ساحت دادگاه در می‌آورد.» (دروویل، ۶۵: ۱۳۷۰)

در حمام خانه عمه خانم نقش نبرد رستم و سهراب نقش بسته و چهره مظلوم سهراب نمایان شده است که از پهلویش قطره قطره خون می‌چکد با این اوصاف نجمه هم در نظر ماه رخسار قاتلی است که با تداعی این تصویر در ذهن ماه رخسار از دست‌هایش قطره قطره خون می‌چکد گویی اسطوره پسر کشی رستم در نگاه این زن‌ها دیده می‌شود: «ماه رخسار برگشت. نجم‌السحر پهن و چهار شانه برابر پرده ایستاده بود؛ از نوک انگشتانش بر فرش سرخ خون می‌چکید.» (۱۴۵) ماه‌رخسار هم گویا شبیه سهراب شده که وضعش با تصویر نقش شده بر دیوار هم‌سو شده: «فخرالحاجیه سر پایین انداخت و سایه محو ماه رخسار به سنگ خیس حمام نگاهش را پر کرد و آنگاه نقش سربینۀ حمام خانه پدری را به یاد آورد شیرین در آب چشمه تن می‌شست. و سر بلند کرد ماه‌رخسار دست به پهلو داشت؛ از میان انگشتانش آب سرخ حنا قطره‌قطره بر سنگ می‌چکید.» (۱۴۰) چیزی که در آخر داستان هم دقیقاً برای ماه‌رخسار تکرار می‌شود و داستان

این‌گونه پایان می‌یابد: «ماه‌رخسار آن سو روبروی فخرالحاجیه گوشه بستر نشست و با دست، مچ دست پدر را پوشاند؛ از کف پایش خون به چلوار سفید تشک نشست می‌کرد» (۲۹۱) گویا این نماد براعت استهلالی است برای گفتن پایان داستان به خواننده.

۸-۱ زن و ثروت

در این کتاب فخرالحاجیه صاحب باغ بزرگی است به نام الهیه که ارث پدری است و دوست دارد این باغ را پشت مهریه ماه‌رخسار بیندازد بنابراین وی خیلی دوست دارد که ماه‌رخسار عروس دوستش شود چون فخرالحاجیه با این‌که در رفتارش با دیگران قاطع است و جذبه دارد با این حال استقلال شخصیتی ندارد چرا که وقتی پای صحبت باغ الهیه در میان می‌آید باغی که مابین (اعتماد خان و فخرالحاجیه با حاج ابوتراب شوهر نجم‌السحر) سرش دعواست چون خودش بچه‌ای ندارد دختران برادرش را واسطه می‌کند تا دعوی مابین ورثه این باغ خاتمه یابد: «میرزا گفت: حرف اعتماد خان راه به جایی نمی‌برد. زبان او را می‌شود کوتاه کرد. اما حاج ابوتراب چطور، با او چطور کنار می‌آیی؟ فخرالحاجیه گفت: کنار آمدن با او ساده‌تر است. حاج ابوتراب این‌همه گربه صفت نیست. نجمه را نرم می‌کنم.» (۹۰ و ۹۱) و نرم کردن نجمه با دختران میرزا صورت می‌گیرد.

نجمه به فخری می‌گوید که دره‌الدوله (دوست نجمه) خیلی دوست دارد که پسر دمادشان شود ولی ما خود قبول نمی‌کنیم چیزی که از نظر ماه‌رخسار چنین تحلیل می‌شود: «ماه‌رخسار تا بنا گوش سرخ شد، لب‌گزید، ابرو در هم کشید و سر فرو انداخت. ته دلش گواهی می‌داد. نجم‌السحر از دره‌الدوله جواب رد شنیده است یا لاقل از ترس شنیدن جواب رد اصلاً خواستگاری نکرده است. دخترهای دره‌الدوله با چشم و ابرویی شبیه به میناتورهای بهزاد چیزی از زیبایی و جوانی کم نداشتند» (۱۵۴) و خواننده نتیجه می‌گیرد شاید چیزی که کم داشتند باغ بزرگ الهیه بوده است.

۹-۱ علائق زنان

در ابتدای دوره قاجار که سینماتوگراف در قهوه‌خانه‌های شهر تهران آمده بود زنها و دخترها هم خیلی دوست داشتند که پرده‌های فیلم‌های آن را ببینند ولی گویا این امر چیزی ناممکن و نشدنی بوده و شاید حتی برای انجام این کار باید لباس مردانه به تن می‌کردند و هنگام غروب به قهوه‌خانه‌ها می‌رفتند که شناخته نشوند: «چقدر جای مهر اعظم خالی بود! چقدر دلش می‌خواست سینماتوگراف ببیند. هر دو حتی یک بار به این فکر افتاده بودند که لباس مردانه بپوشند. موها را زیر کلاه پنهان کنند و بعد از غروب آفتاب همراه پدر برای تماشای پرده‌های سینماتوگراف به قهوه‌خانه زرگرآباد بروند.» (۱۵۵)

از جمله انگیزهای زنان و دختران برای خارج شدن از خانه، رفتن به امامزاده‌ها و زیارت مقابر امامزادگان و اهل قبور است که شب‌های جمعه و بخصوص در هنگام نذر و نیاز کردن بیشتر اتفاق می‌افتد. هنگام جان دادن شاه‌زمان وی به دایه خانه گفته بود «هیچکدام نباشند نمی‌خواهم مرا در حالت... ببینند دعا کن دده جان کن برایم آسان باشد.» (۱۰۳)

دده سیاه که گویا حضور دخترها را در این موقع در خانه ضروری نمی‌داند و به دنبال بهانه است خواب مهرعظم را بهانه کرده که وی یک سید نورانی را در خواب دیده که شفای مادرش را از وی می‌خواسته لذا با دادن شمع به دست وی، وی را راهی شاه عبدالعظیم می‌کند: «دده به ناگهان سربلند کرد و به شتاب گفت: شمع به شاه عبدالعظیم ببر. همین امروز، بمان و از آقا شفای مادرت را بگیر» (۱۰۶ و ۱۰۷) در حالی که همه به امر مرگ شاه زمان واقف اند چرا که حکیم اصلاح داده که کار امروز یا فرداست و این تنها بهانه‌ای است که دختران در خانه نباشند برعکس میرزا که باید حتماً در خانه باشد و جایی نرود: «دده گفت: دخترها را باید به هوایی ببریشان بیرون و آمنه حضور میرزا را لازم و ضروری دانست: میرزا صلاح نیست از خانه برود» (۱۰۵)

۱۰-۱ زن و حسادت

ماه‌رخسار و مهرعظم دو دختر میرزا با این‌که هر دو با هم بزرگ شده‌اند ولی بعد از ازدواج مهرعظم به ناگهان از ماه-رخسار متنفر می‌شود: «مهرعظم پس نشست. دست‌ها را روی شانه‌های ماه‌رخسار گذاشت و از لای دندان گفت باعث سیاه‌روزی من تویی! تو... ماه‌رخسار مهرعظم را در آغوش گرفت این‌طور نگو! مهرعظم با تقلا خودش را از دست‌های ماه‌رخسار بیرون کشید. از تو بیشتر از همه بدم می‌آید. فقط آمدم که همین را به تو بگویم.» (۲۵۵) چیزی که این حسادت را ایجاد کرد ورود فخرالحاجیه به داستان و محبت‌های وی به دختر برادر بود هرچند که ماه‌رخسار هم با وی (مهر اعظم) بیگانه شده و این چنین در صحنه دیگری می‌گوید: «و در آستانه در برگشت. فشار حجم مورب نور لحظه‌ای بس کوتاه پرده نگاهش را پس راند و چیزی از گذشته‌ها همچنان معصوم و پاک و دست نخورده مجال بروز یافت. همین نگاه و همین جرقه بود که ماه‌رخسار را واداشت تا بگوید دیدار به قیامت خواهر» (۲۷۰ و ۲۷۱) بنابراین تمام زنان از دده تا ماه-رخسار سرنوشتی مشابه دارند.

۱۱-۱ زن در نگاه جامعه مردان

زن در گذشته حق حضور در همه مراسم را نداشته و چه بسا که حضور وی و یا شنیدن صدای وی در برخی از مراسم موجب مخالفت شدید وی تلقی می‌شده است. مراسم بعد از مرگ شاه زمان چنین توصیف می‌شود: «مردها هم به خانه آمدند تا به خانوم‌ها تسلیت بگویند. فخرالحاجیه پشت پرده روی صندلی نشست، ریگ زیر زبان گذاشت و تسلیت مرد-هایی را که آن سوی پرده ایستاده بودند، پاسخ گفت. صدای گریه آرام نیززمان تنها نشانه حضور زن دیگری در کنار فخرالحاجیه بود. دخترها هم بودند، مثل دو گنجشک خیس به هم چسبیده بودند و نای گریه و حرف و سخن نداشتند.» (۱۱۵)

۱۲-۱ گرایش به وصف طبیعت در نگاه زنانه

طبیعت در نگاه زنان و دختران این داستان دیده می‌شود و در لحظه‌های شادی و غم آنها حضور دارد حتی داروهایی که شاه زمان می‌خورد هم داروهایی گیاهیست: «مشت شاه‌زمان بسته بود. ماه‌رخسار مشت مادر را با دست پوشاند و حس کرد سرمای تن شاه‌زمان کم‌کم به تنش نفوذ می‌کند. اتاق تاریک می‌شد. روشنایی کم‌رمق آسمان از پشت شاخه‌های درخت سیب و پرده‌ای که کیپ شده بود جایی برای جلوه در چنین اتفاقی نمی‌یافت ماه‌رخسار خم شد.» (۱۰۹) «فخرالحاجیه حرف در دهان مزه‌مزه می‌کرد که دده سیاه کاسه در دست از میان چارچوب در گفت: خانوم، برایت قاووط کرده‌ام گشنیز آه‌ورده‌ام.» (۸۰) و روحيات این زنان با طبیعت عجین است.

در توصیف دده سیاه (دایه دختران) وی با عقاید خرافاتی بیان می‌شود در توصیفاتی که وی از نور سردار برای دختران و مرگ وی می‌کند و وی را بعد از مرگش فردی می‌داند که با اسبش به شهر می‌آید و فقط می‌شود او را از پشت سر دید: «بعد از آن دده سیاه صدار قصه نور سردار را برای دخترها گفته بود. اما نگفته بود او را کشته‌اند. گفته بود، هنوز زنده است. سوار اسب قلمکار توی شهر می‌گردد. همیشه از پشت او را می‌بیند. برق مهمیزش چشم دیگران را کور می‌کند، فقط سیاه‌ها می‌توانند ببینندش؛ آن‌هم از پشت.» (۱۸) به طور کلی هر عمل یا گفتاری که انسان بخواهد با آن ترس و یا کمبودهایش را توجیه کند نوعی خرافات می‌شود نامید: «به طور کلی هر عمل یا اعتقاد ناشی از نادانی، ترس از ناشناخته، ایمان به جادو یا درک نادرست علت و معلول خرافات نام دارد.» (صدری افشاری، ۱۳۷۳: ۴۹۷)

۱۳-۱ زنان و خرافات

بنابراین در این کتاب هم هر جا بحث خرافات دیده می‌شود حرف از زنان است «در مورد خرافات و اعتقاد به جادو و جادوگری نیز، معتقدند که زنان باورپذیری بیشتری نسبت به این مسائل دارند. گفته‌اند که زن به تله‌پاتی، ستاره‌شناسی، دریافت امواج ساطع از پیکرهای گوناگون،...، به ربانیت، به میزهای گردنده، به پیشگوها،... اعتقاد دارد. خرافه‌های ابتدایی را وارد مذهب می‌کند، شمع‌ها نذر و غیره، به ارواح کهن طبیعت تجسم می‌بخشد... رفتار او، همان طلسم شکنی و دعا است.» (باقری، ۱۳۸۷: ۱۸۶) «..... ماه‌جین داشت لباس عروس می‌دوخت که یک‌هو جیغ کشید. به دو خودم را به پنج‌دردی رساندم. دیدم عنکبوت سیاهی از سقف روی ساتن سفید لباس افتاده است. بددل شدم. پیغامی به حاجی دادم. امر به استخاره داد. استخاره راه نمی‌داد. به حاجی پیغام دروغ فرستادیم... رو درماندم. ماه‌رخسار یک‌چیز دیگر است اصلاً» (۲۵۶) در ازدواج‌های سنتی، اولین قدم، خواستگاری است که غالباً توسط خانواده پسر انجام می‌پذیرد و تقریباً در تمامی موارد، مساله‌ی استخاره برای این امر وجود دارد.

۱۴-۱ زن و آموزش

در گذشته زنان (زن سنتی) معمولاً فرصت چندانی که به خود توجه کند نداشته است چون معمولاً فرزندان زیادی به دنیا می‌آورده است و زنان در گذشته عموماً بی‌سواد، نادان و جاهل بودند. حتی حق آموختن و سواد آموزی نداشتند در مکان‌های عمومی نیز زن باید ساکت و آرام می‌نشست و یا جایی برای زن نبود ولی دختران میرزا هر دو باسواد هستند

علاوه بر اینکه معلم سر خانه دارند در جریان وقایع سیاسی دور و اطراف خود هستند و لذا روزنامه می‌خوانند که نه تنها دختران بلکه مادر نیز تحصیل کرده است مدرسه انگلیس‌هاست: «دخترها هوایی شده‌اند. مرتب اعلان و شبنامه می‌خوانند. سیاحتنامه ابراهیم بیک و روزنامه روح القدس می‌خوانند.» (۷۴) شاه زمان وقتی گذشته‌اش را برای دخترها می‌گوید: «ما چهار نفر بودیم، یک دختر آلمانی، دو تا ارمنی و من. دسته ما نمره اول را گرفت. خواهران «سن و نسان دوپل» به هر کدام از آن‌ها یک صلیب نقره و به من یک انفیه‌دان جایزه دادند. سال بعد که از اندرون شاه به خواهرها لباس سفارش داده شد، دوختش را به ما واگذار کردند. حالا پارچه کم آمد و توی چه مکافاتی افتادیم، بماند! علاوه بر آن درس تاریخ و زبان فرانسه هم می‌خواندیم...» (۶۴)

به علاوه معلم این دو دختر مردی است که به این دو هندسه و پلتیک درس می‌دهد و با این دو در مورد عدالت خانه و جنبش مشروطه بحث می‌کند چیزی که در سو و شون سیمین هم نمود دارد: «خان کاکا به خسرو درس می‌دهید چرا که نباید به حرف زن‌ها گوش کرد چرا که زن‌ها ترسو هستند» (دانشور، ۱۳۴۸: ۶۱) بنابراین میرزا هم برای دخترانش معلم مرد استخدام کرده تا آن‌ها جسور بار بیایند. نه تنها دختر و زن میرزا بلکه زنان محله هم برای جنبش مشروطه تلاش می‌کنند: «دره‌الدوله به شوق گفت: دل من هم قرار ندارد. آدم فرستاده‌ام ببیند جایی هم برای زنها هست...» (۲۱۳) «نجم‌السحر به انکار سر تکان داد: ای بابا، او هم سر موقوفه‌قائم مقام می‌باید و تاسید چپا فتاده‌نهر مشروطه. اواز همه بیشتر سنگ به دامن دارد» (۲۱۷) یا فخرالحاجیه در جواب نجم‌السحر که به وی می‌گوید تو برادر و زنش را از خانه تاراندی می‌گوید: «چکارش باید می‌کردم؟ توقع داشت وقتی به خانه‌ام می‌آید، چهل بند پوشم و رقص کابلی کنم!» (۱۴۲)

۱-۱۵ پوشش زنان

بحث پوشش و لباس خاص زنان در دوره قاجار از جمله مواردی است که نویسنده به آن توجه دارد: «ماه‌رخسار جلو رفت و دست به میان لباسها برد. پیراهن‌های روح‌الاطلس، گل مخملی، زری، پاجین‌های گل‌دار، دامن‌های چتری، یلهای ترمه و فاستونی، چارقدهای قالبی، مشمش، گارس» (۲۲۷) «دستی کتف‌های ماه‌رخسار را از قالی کند. دستپاچه برخاست. نه چارقدی به سر داشت و نه چادری دم دست. به ناگهان کسی گویی چارقده قالبی شاه زمان را که روی صندلی پای پنجره بود، نشانش داد، دست کرد، چارقده را برداشت و به سر کرد.» (۱۵۷)

چنان که دختران حتی حق نداشتند در خانه خود هم بی‌حجاب باشند و یا حتی کسی صورت آن‌ها را ببیند: «ماه‌رخسار بی‌آن‌که بخواهد نگاه بر نگاه قزاق دوخت. قزاق به آرامی تسمه چرمی شلاقش را دور سر می‌چرخاند و با نگاه به زبانی بیگانه با ماه‌رخسار سخن می‌گفت. دده‌سیاه رد نگاه ماه‌رخسار را دنبال کرد. به طرفه‌العینی روبنده دختر را پایین انداخت، جلو آمد و پشت به ماه‌رخسار در برابر نگاه قزاق ایستاد.» (۱۳) «زنان در خانه گاهی نوعی چادر شب رنگی خیلی سبک به سر می‌کنند. آنان سر خود را با چادر قدی از ململ سفید می‌پوشاند و زیر چانه گره می‌زنند. موی سر آنان که آن را می‌بافند و به پشت سر می‌اندازند به ندرت دیده می‌شود. پارچه لباس‌ها معمولاً از ابریشم یا مخمل و یا از زری مزین به

دست دوزی‌های عالی و خیره کننده است. غنای آن‌ها هماهنگ با مقدار جواهری است که خانم‌های ایرانی خود را بدان می‌آرایند.» (حجازی، ۱۳۸۸: ۳۵۸)

۱۶-۱ فرار یا ترک خانه برای زنان (اعمال هیستریک)

«اعمال هیستریک همچون فرارهای نمایشی و غش کردن‌ها، ناراحتی‌های عصبی، گریه را نیز در زنان بیشتر از مردان دانسته‌اند، مثلاً نسبتاً زیاد دیده می‌شود که دختر اقدام به فرار از خانه کند بی‌هدف می‌رود،... صحبت از عزیمت واقعی، اقدام به جدایی واقعی از خانواده، در میان نیست فقط نمایش فرار است و غالباً اگر به دختر جوان پیشنهاد کنند که او را به طور قطع از خانه بگریزانند مشوش می‌شود.» (باقری، ۱۳۸۷: ۱۸۳) نمود این گفتار در رفتار دو دختر میرزا دیده می‌شود مهراظم فردای عروسیش از خانه شوهر فرار کرده و ماه رخسار هم زمانی که توسط فزاق دستگیر می‌شود و هم زمانی که در مجلس زنانه نگران حال پدر است غش می‌کند: «ماه‌رخسار کنار ستون چوبی و موریانه خورده ایوان از حال رفت. زن‌ها دورش جمع شدند و زنی مصرتر از پیش به طلب آب دریچه کوچک روی ایوان را کوبید.» (۳۴)

۲) تحلیل الگوی کنشگران گرماس

بعد از تجزیه و تحلیل شخصیت‌ها و نقش آن‌ها در پیشبرد و تکامل داستان در هم تنیدگی شخصیت و کنش تا بدان جا اهمیت دارد که باید بپذیریم رمانی که فاقد شخصیت باشد به نوعی رمان نیست در تعریف شخصیت آمده است: «مجموعه غرایز، تمایلات، صفات و عادات فردی، یعنی مجموعه کیفیات عادی، معنوی و اخلاقی که حاصل عمل مشترک طبیعت اساسی و اختصاصات موروثی و طبیعت اکتسابی است که در کردار و رفتار و گفتار خود جلوه می‌کنند و وی را از دیگر افراد متمایز می‌سازند» (یونسی، ۱۳۸۲: ۲۸۹)

با توجه به عامل شخصیت به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل شکل دهنده به ساختار یک اثر، برای روشن شدن نقش هر شخصیت داستانی، آن شخصیت در الگوی کنشگران گرماس جای داده شده: «گرماس در کتاب ساختار معنایی (۱۹۶۶) با درک عملی‌تر از طرح پراپ، توانست با استفاده از مفهوم کنشگر به مختصر کردن کار او بپردازد. با توجه به شش کنشگر ذهن و عین فرستنده و گیرنده، یاری دهنده و دشمن می‌توان حوزه‌های عمل گوناگون پروپ را استنتاج کرد.» (ایگلتون، ۱۳۸۶: ۱۴۴)

پروپ با بررسی قصه‌های عامیانه روس، کلیه قصه‌های عامیانه را هفت حوزه عمل و سی و یک کارکرد تقسیم کرد. گرماس با تبدیل کار پراپ به شش حوزه عمل، به سادگی زیباتری دست یافت. شش حوزه عمل گرماس شامل سه دسته دو تایی است که آن را تقابل‌های دو گانه می‌نامند. با نگاهی دقیق به الگوی گرماس مشخص می‌گردد که او به جای این‌که به ماهیت خود شخصیت‌ها بپردازد، ارتباط و مناسبات شخصیت‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد. از این رو گرماس را ساختار گرا تر از پراپ می‌توان دانست: «گرماس کوشید میان ساختارهای اثر ادبی و ساختارهای جمله،

نزدیکی و پیوندی پدید آورد. هم‌چنان که فعل گرانیگاه جمله است، کنشگران نیز گرانیگاه روایت به شمار می‌آیند.» (محمدی، ۱۳۸۰: ۱۱۳)

شش مولفه اصلی تحلیل شخصیت در نظریه گرماس به ترتیب عبارتند از:

(۱) فرستنده یا تحریک کننده: او کنشگر را به دنبال خواسته یا هدفی می‌فرستد.

(۲) گیرنده: کسی که از کنشگر سود می‌برد.

(۳) کنشگر: کسی که عمل می‌کند و به سوی موضوع و هدف خود می‌رود.

(۴) موضوع: هدف کنشگر است.

(۵) مخالف یا بازدارنده: کسی که جلوی رسیدن کنشگر به هدف را می‌گیرد.

(۶) کمک کننده یا یاری دهنده: کسی که کنشگر را یاری می‌دهد تا به هدف خود برسد.

کنشگر در ارتباط با شخصیت، حالت عموم و خصوص مطلق دارد هر شخصیتی کنشگر است ولی هر کنشگری، شخصیت نیست زیرا کنشگر معنایی وسیع‌تر دارد و علاوه بر فاعل که انجام دهنده عملی است. مفعول که عملی نسبت به او صورت می‌گیرد نیز کنشگر به حساب می‌آید. علاوه بر این کنشگر ممکن است فرد، شی، گروه و یا واژه انتزاعی مانند آزادی باشد. برای نمونه اگر آزادی یا استقلال کسی را به انجام عمل یا انتخاب راهی برانگیزد، نقش کنشگر دارد. چنان‌چه در رمان «تالار آینه» مفاهیم انتزاعی آزادی و استقلال، فقر و بدبختی، شجاعت و مردانگی... همگی براندازنده و محرکات شخصیت‌های اصلی رمان هستند.

با بررسی دقیق هر یک از عوامل کنشی در بطن رمان تالار آینه مشخص گردید که «هدف» همچون واسطه و وسیله‌ای است که رساننده‌ی منفعت به کنشگری به نام کنشگر گیرنده است و از آنجا که اغلب کنشگران حاضر در رمان تالار آینه نیازمند به دریافت کمک یا سود و منفعتی هستند این کنشگر در این رمان جایگاهی ویژه و حتی قابل ترحم دارد. به علاوه با مطالعه این مجموعه می‌توان فهمید که در این کتاب تنها یک گروه شخصیتی وجود دارد: شخصیت‌های انسانی: میرزا، عباس، سید، شاه‌زمان، ماه‌رخسار، فخرالحاجیه.....

«تالار آینه» با توصیف مکانی آغاز می‌گردد که بستر ظهور کنش کنشگران اصلی شخصیت‌های داستان است. در واقع فصل آغازین این رمان را می‌توان معرفی‌نامه‌ی شخصیتی همگی کنشگران زن حاضر در روایت، به شمار آورد. دو عنصر «عصبانیت» و «وحشت» که تعیین کننده‌ی حوزه‌های کنشی میرزا و زنان تا پایان داستان است، عوامل اصلی و شکل دهنده به ساختار کنشی این کنشگران است.

رمان «تالار آینه» را می‌توان به دو بخش سیاسی و خانوادگی تقسیم کرد که هر یک دارای قهرمان جداگانه‌ای است. در بخش سیاسی، میرزا قهرمان داستان است. گرچه خواننده در پس‌زمینه‌های اجتماعی ساختار ذهن خود قهرمانانی با حوزه‌ی کنشی میرزا چون (عباس یا سید) را می‌شناسد با این وجود، او قهرمان اصلی در جنبش مشروطه است. قهرمانی که به طور مختصر چنین تحلیل می‌شود: در این داستان میرزا کنشگر است. او که دیگر قادر به تحمل نظام حاکم بر جامعه نیست (استبداد شاه و فقر مردم، نیروهای تحریک کننده نیست) برای یافتن آزادی یعنی رسیدن به جنبش

مشروطه (شی‌ارزشی) تلاش می‌کند. دوستان میرزا یاری‌دهندگان وی هستند، آن‌ها با فراهم آوردن اسلحه و یا پخش شب‌نامه‌ها به میرزا کمک می‌کنند به این ترتیب این افراد چنین تقسیم می‌شوند:

(۱) کنشگر اصلی: میرزا

(۲) موضوع یا شی: ایستادگی در برابر مخالفان جنبش مشروطه

(۳) کنشگر بازدارنده: مخالفان جنبش مشروطه

(۴) کنشگر یاری‌دهنده: دوستان میرزا (عباس، سید،...)

(۵) کنشگر فرستنده یا تحریک‌کننده: استبداد شاه و فقر مردم

(۶) کنشگر گیرنده یا سود برنده: مردم

(۱-۲) شخصیت زنان داستان:

مهم‌ترین شخصیت زن رمان «تالار آینه»، (ماه رخسار، مهر اعظم، شاه زمان و فخرالحاجیه) است. تمام رمان و حتی شخصیت‌های دیگر با این‌ها معرفی شده‌اند. کنش‌های آنان فضای سیاسی - اجتماعی رمان را به درجه دوم اهمیت می‌کشاند تا جایی که مخاطب به دنبال عاقبت و نتیجه جنگ و عواقب آن نیست بلکه مشتاقانه سیر حرکتی خانوادگی را دنبال می‌کند. بنابراین فضای سیاسی داستان با تمام مظاهر آن از جمله میرزا، بستری است برای ظهور و بروز نوع کنش این شخصیت‌ها. خواننده‌ی داستان در همان آغاز روایت، به تماشای شخصیتی پوشیده در پرده‌ی ترس و نگرانی می‌نشیند. این ترس و احتیاط، آغاز حوزه‌ی حرکتی زن است که همچون پیرنگی محکم و گسست‌ناپذیر تا انتهای روایت، دامنه‌ی کنشی شاه زمان را در یک سطح مشخص به پیش می‌برد. با خوانش اولیه و ابتدایی داستان به نظر می‌رسد که مهر اعظم، شخصیت منفعلی است که در پایان داستان به یکباره تغییر کرده ولی با خوانشی دقیق و با بررسی تک‌تک کنش‌های او در طول روایت، مشخص می‌گردد که مهر اعظم، تنها شخصیت داستان است شخصیتی که روند تحول او از همان فصل آغازین رمان آغاز شده، در طول روایت بسط یافته و در پایان متحول شده است. فخرالحاجیه هم دیگر زن داستان با در نظر داشتن هدف خود (باغ الهیه) به پیش می‌آید تا دختران میرزا را قربانی خواسته خود کند. که میرزا اولین کنشگر بازدارنده روبروی وی است.

که خواهر خوانده‌اش و خودش از جمله کنشگران سود برنده محسوب می‌شوند بنابراین: در این داستان فخرالحاجیه یکی دیگر از کنشگر اصلی زن داستان است. او که با خواهر خوانده خود روابط دوستی دیرینه دارد، نیروهای تحریک‌کننده) برای به دست آوردن سهم‌ارث خود از باغ الهیه یعنی رسیدن به (شی‌ارزشی) تلاش می‌کند. نجم‌السحر یاری‌دهنده وی هست، خانواده نجمه با فراهم آوردن موقعیت‌های مختلف برای خواستگاری از دختران میرزا به فخرالحاجیه برای رسیدن به هدفش کمک می‌کنند به این ترتیب این افراد چنین تقسیم می‌شوند:

(۱) کنشگر اصلی: فخرالحاجیه

(۲) موضوع یا شی: باغ الهیه

(۳) کنشگران بازدارنده: میرزا تا حدی شاه‌زمان

۴) کنشگر یاری دهنده: نجم‌السحر

۵) کنشگر فرستنده یا تحریک کننده: خانواده نجم‌السحر

۶) کنشگر گیرنده یا سود برنده: خانواده نجم‌السحر

مهر اعظم: در این داستان مهر اعظم یکی دیگر از کنشگر داستان است. او که سرانجام به عقد پسر نجم‌السحر در می‌آید یعنی همان نیروی (نیروهای تحریک کننده) در می‌آید با ازدواجش (شی‌ارزشی) عروس خانواده اعیانی می‌شود. عمه ماه-رخسار (فخرالحاجیه) یاری دهنده وی در این ازدواج است بنابراین این افراد چنین تقسیم می‌شوند:

کنشگر اصلی: مهر اعظم

۲) موضوع یا شی: ازدواج

۳) کنشگر بازدارنده: -----

۴) کنشگر یاری دهنده: فخرالحاجیه

۵) کنشگر فرستنده یا تحریک کننده: نجم‌السحر

۶) کنشگر گیرنده یا سود برنده: خانواده میرزا احمد

شاه‌زمان: همسر میرزا که از دست خواسته‌های همسرش به ستوه آمده از دیگر کنشگران داستان است در این داستان شاه-زمان (کنشگری) است که دیگر قادر به تحمل کارهای همسرش در مبارزه با جنبش مشروطه نیست چرا که عقیده دارد کارهای همسرش روی دختران هم تاثیر گذاشته است لذا می‌ترسد، (نیروهای تحریک کننده) برای یافتن آرامش (شی-ارزشی) تلاش می‌کند. خواهر میرزا فخرالحاجیه به او در این راه کمک می‌کنند هستند اما سرانجام شاه‌زمان در این خانواده جان می‌سپارد و می‌میرد:

۱) کنشگر اصلی: شاه‌زمان

۲) موضوع: ایستادگی در برابر خواسته‌های میرزا برای رسیدن به آرامش

۳) کنشگران بازدارنده: -----

۴) کنشگر یاری دهنده: فخرالحاجیه

۵) کنشگر فرستنده یا تحریک کننده: ترس شاه‌زمان

۶) کنشگر گیرنده یا سود برنده: خانواده میرزا

علاوه بر این اشخاص زنان دیگری (شخصیت‌های) که در کنش‌های داستانی نقش‌چندانی ندارند به قرار زیراند: دده سیاه، آمنه، اختر، دره الدوله، نیرزمان.....

۱) امیرحسن چهلتن در این داستان توانسته نه تنها مشکلات عصر مشروطه را نشان دهد. بلکه خواننده در جریان کتاب با مشکلات زن ایرانی نیز رو به رو می‌شود؛ مشکلاتی چون: روز مرگی، دل‌نگرانی، خرافات و... نویسنده به خوبی توانسته است در جریان رمان از تقابل‌ها و تضادهای سود جوید. در جایی که میرزا برای یافتن جنبش مشروطه در تلاش است. شاه زمان با وجود بیماری. نگرانی‌های خانواده و دخترانش را دارد در حالی که نگرانی فخرالحاجیه (عمه خانواده) اثر پدری باغ بزرگ الهیه است با این حال داستان فضایی بارز دارد. زنان این داستان از طبقات فرودست جامعه نیستند. خانواده میرزا از طبقات بسیار فرودست جامعه بر نیامده است تا عواملی چون فقر شدید و بی‌سوادی و امثال آن‌ها را پدیدآورنده مشکلات وی و جای گرفتن در جنبش مشروطه بدانیم. همین مسأله بیشتر تأکید نویسنده را بر مشکلات زنان متمرکز می‌کند. با این حال، به پایان رساندن داستان در فضایی باز، باعث شده است با وجود تأکید فراوان بر مشکلات زنان در اثر سیاه‌نمایی نشود و خواننده احساس نکند که نویسنده در نشان دادن مشکلات زنان به اغراق پرداخته و از واقعیت دور شده است. در این اثر، برجسته‌ترین مشکل زنان خانواده است ولی یک تاز قهرمانبخش سیاسی و اجتماعی‌ان میرزا است. چنانکه در الگوی گرماس میرزا با تمام وجود برای رساندن انقلاب به پیروزی تلاش می‌کند.

۲) الگوی کنشگر یکی از شیوه‌هایی است که به صورت ساختاری نظام‌مند و علمی، به تحلیل عناصر داستانی، به ویژه شخصیت می‌پردازد. در این الگو داستان به مثابه مجموعه نظام کلی کنش‌ها در نظر گرفته می‌شود. البته تأکید افراطی این الگو شاید نقیصه‌ای است که به آن راه یافته است. با نگاهی به مجموعه تالار آینه امیر حسن چهلتن می‌توان چنین نتیجه گرفت که نویسنده در پرداخت شخصیت‌های داستانی خود سنجیده عمل کرده است، به گونه‌ای که هر کدام از افراد داستان برای رسیدن به شی ارزشی خود، تا پای جان تلاش می‌کنند.

۴) منابع هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

- ۱) اسحاقی، سید حسین (۱۳۸۵) فمینیسم، قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما چاپ صدف
- ۳) باقری، نرگس (۱۳۸۷) زنان در داستان، تهران: مروارید
- ۴) توانا، مرالدعلی (۱۳۸۰) زن در تاریخ معاصر ایران، چ اول، ج اول، تهران: برگ زیتون
- ۵) جمالزاده، محمدعلی (۱۳۵۷) تصویر زن در فرهنگ ایرانی، تهران: امیرکبیر
- ۶) حجازی، بنفشه (۱۳۸۸) تاریخ خانم‌ها، تهران: قصیده سرا
- ۷) دلریش، بشری (۱۳۷۵) زن در دوره قاجار، چ اول، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی
- ۸) دانشور، سیمین (۱۳۴۸) سو و شون: تهران: چاپ دوم انتشارات خوارزمی، چاپ سکه
- ۹) دروویل، گاسپاز (۱۳۷۰) سفر در ایران، ترجمه منوچهر اعتقاد مقدم، چ چهارم، تهران: شب‌اویز
- ۱۰) رهنما، تورج (۱۳۹۰) خاتون در آینه، تهران: کتاب پارسه
- ۱۱) صدری افشاری، غلامحسین (۱۳۷۳) فرهنگ فارسی امروز، تهران: چ اول

- (۱۲) کدیور، جمیله (۱۳۷۵) زن، چ اول، تهران: نشر اطلاعات
- (۱۳) میرعابدینی، حسن (۱۳۷۷) صد سال داستان نویسی ایران، تهران: چشمه جلد سومی
- (۱۴) ----- (۱۳۹۲) تاریخ ادبیات داستانی ایران، تهران: سخن چاپ اول
- (۱۵) محمدی، محمد هادی، علی عباسی (۱۳۸۰) ساختار یک اسطوره، تهران: چیستا
- (۱۶) یارشاطر، احسان (۱۳۸۳) ادبیات داستانی در ایران زمین، پیمان متین، تهران: امیر کبیر
- (۱۷) یونسی، ابراهیم (۱۳۸۲) هنر داستان نویسی، تهران: نشر نگاه



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی



وزارت علوم تحقیقات و فناوری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هشتمین همایش پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir